

رقص قوای زندگی در برابر سپاه مرگ

صالح نجفی

از فردای استقرار تمام‌عیار نظام جمهوری اسلامی در پی حذف تمام نیروهای انقلابی مخالف اطلاق صفت «اسلامی» به حکومتی که از طریق همه‌پرسی و پس از آن با مهار مخالفان به لطف جنگ هشت ساله پایه‌های قدرت خود را استوار گردانید، سه چیز رفته رفته از دنیای شهروندان ایرانی رخت بر بستند: زیبایی، آزادی، زندگی.

زنان جزو اولین گروه‌هایی بودند که پس از انقلاب در ایران به‌رغم مشارکت فعال‌شان در پیکارها و نقش انکارناپذیرشان در پیروزی انقلاب از حضور آزادانه در فضای عمومی و عرض اندام در عرصه بازنمایی به وجه دلخواه خویش محروم شدند. در فضای جمهوری اسلامی، «زن» اسم رمز این سه عنصر حذف‌شده است. ما در هوای نظامی نفس می‌کشیم که دشمن زیبایی، دشمن آزادی، دشمن زندگی است. چیزی به نام فضای عمومی که تعلق به مردم حقیقی داشته باشد وجود ندارد. «مردم» در این فضا نام کسانی است که در نظر دولت حق «زندگی کردن» ندارند. فضای عمومی عرصه‌ای است که آدمیان در آن می‌رقصند و می‌خوانند و عشق می‌ورزند.

شهریور ۱۴۰۱ زمان عرض اندام جوانانی است که می‌خواهند تمام چیزهایی را که نظام زندگی‌ستیز حاکم از نسل‌های قبل دریغ داشته بازستانند. خیابان از آن ایشان است. امروز و فردا از آن ایشان است. هر سطل زباله طبلی است که شب‌ها بر آن رهایی خود را فریاد می‌کنند. هر کوچه و هر خیابان صحنه صف‌آرایی جوانان تشنه آزادی و زندگی در برابر سپاه بندگی و مرگ شده است. این نبرد روزی به پایان می‌رسد که دشمنان زندگی عرصه عمومی را به دختران و پسران جوانی بسپارند که می‌خواهند پا به پای هم «گناه» کنند و «اشتباه» کنند و دوزخ نقدی را که به نام بهشت نسبه بر ایشان تحمیل شده به میدان رقص نیروهای زندگی بدل کنند.

راهی که به لطف پیکار این جوانان هموار می‌شود راه زندگی است، راهی که تمام ستم‌دیدگان و طردشدگان این نظام می‌توانند در آن پای بگذارند، همه کسانی که می‌خواهند به شکلی متفاوت با آنچه این سیستم تعیین کرده است فکر کنند: آزادی حق کسانی است که فکر می‌کنند، حق کسانی که شور زیستن دارند، حق کسانی که زیبایی را درک می‌کنند، حق کسانی که می‌دانند آدمیان به اعتبار قوه تفکرشان و اراده زیستن‌شان با هم برابرند، حق کسانی که هیچ سلاحی را یارای سرکوب شوق دست‌افشانی و پایکوبی ایشان نیست ...

آزادی حق مسلم دختران و پسران جوانی است که در هر میدانی که باشند می‌کوشند زیبا زندگی کنند، آزادی حق کسانی است که می‌دانند تنها کسانی نیاز به ولی و متولی دارند که صغیر بودن و صغیر ماندن را به خطر کردن و پانهادن در راه‌های ناپیموده ترجیح می‌دهند، آزادی حق کسانی است که می‌دانند صاحبان و وارثان راستین انقلاب «دختران انقلاب» اند و می‌دانند که هر لحظه و هر ساعت می‌توان نماد سرکوب را چون پرچم رهایی بر سر چوب کرد و در برابر چشم نابوران آتش زد. رهایی از آن کسانی است که می‌دانند آزادی و زیبایی و زندگی را از هم جدا نتوان کرد. شب‌های شهریور ۱۴۰۱ را پسران و دختران انقلاب به صبح صادق رهایی خواهند رساند اگر باورشان داریم، اگر با تمام وجود و با هر چه داریم پشت‌شان ایستیم، اگر با تمام ایمان و امیدمان کنارشان بمانیم.

آنچه این شب‌ها در کوچه‌ها و خیابان‌های کشور می‌گذرد به تمرین اجرای نمایشی می‌ماند که قرار نیست هیچ‌گاه روی صحنه برود چرا که روزی یا شبی که مجوز اجرای آن نمایش صادر شود «صحنه» دیگر خواهد شد و نمایش پیش از نخستین اجرایش به پایان خواهد رسید. پسران و دختران انقلاب هر کوچه و هر خیابان و هر میدان و هر پاره‌ای از فضای عمومی را بدل به مکانی برای تمرین نمایشی کرده‌اند که نامش زندگی است و تماشاگرانش دو دسته‌اند: یا تشنگان زندگی یا دشمنان زندگی.

هر لحظه و هر ساعت برای پسران و دختران انقلاب فرصتی است برای تمرین و هر شیئی در فضای خیابان اسبابی است برای چیدن صحنه و طراحی حرکت‌های نمایشی که هیچ‌گاه مجوز نخواهد گرفت. در هر جلسه تمرین از این نو-بازیگران تئاتر سیاست خطاهایی سر خواهد زد که باید در جلسه بعد اصلاحش کرد و در هر نوبت ایشان دست به ابتکارهایی خواهند زد که هر دو گروه تماشاگران را انگشت به دهان خواهد کرد.

آنچه در این کوشش سیاسی تازگی دارد بازسازی ایده جوانی است: بازیگران نورسیده نه حسرتی برای گذشته دارند و نه در مختصات وضع موجود امیدی به آینده. در تک تک ژست‌هاشان ابدیتی هست از جنس ایده برابری و عدالت که کوچکترین نشانی از ظلم و زور را بر نمی‌تابد. در تمرین‌های شبانه ایشان برای همگان جا هست چرا که ایشان در قاموس دولت نامی ندارند و صفتی جز «جوان» به ایشان قابل اطلاق نیست. و در هر کنش کلامی‌شان خطاب‌ی هست به آنچه از جوانی در هر تماشاگر تمرین‌های ایشان بر جای مانده است. در هر گامی که برمی‌دارند شوق مواجهه با چیزهای نو و ناشناخته هست و بیم از رودررو شدن با (نا)مردانی که دشمن زن و زندگی و زیبایی و آزادی‌اند. با هر گامی که برمی‌دارند و با هر کلمه‌ای که بر زبان می‌آورند مرزهای ترسیم‌شده در مکان و زمان وضع موجود را جابجا می‌کنند و چون جایی را ترک می‌کنند ردّ سرخ شورشان در هوا می‌ماند. آنکه تمرین می‌کند هرگز نمی‌بازد چرا که ایمان دارد زندگی چیزی جز تکرار ژست‌هایی نیست که اشارت به زندگی‌ای دارند که صاحبان قدرت چاره‌ای جز انکار آن ندارند.

این پیکار پایان ندارد: تا زمانی که «اجباری» هست خواهش «رهایی» پابرجا است و این خواهش همین که یکبار تحقق پذیرد دیگر خاموش نخواهد شد: هر زمان و هر مکان مجالی است برای به روی صحنه آوردن آن خواهش. رهایی از جنس تمرینی بی‌نهایت است برای نمایشی که زمان اجرایش هرگز نمی‌رسد و «جوانی» شوری ابدی است که در لحظه‌هایی خاص در ژست‌هایی از فرط آشنابودن غریب رخ می‌نماید، دستی که گیسوانی را پشت سر می‌بندد و دمی بعد به نشان پیروزی بالا می‌رود. در این پیکار یک طرف مدام تمرین زندگی می‌کند و طرف مقابل پیوسته تمرین مردگی. سکوتی که گاه و بیگاه حکمفرما می‌شود. آبتن است و این را کسانی که به سرکوب کردن و دروغ گفتن معتاد شده‌اند بهتر از هر کسی می‌دانند.

سایت تزه‌های یازدهم